

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این آیه شریفه که می فرماید: **الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا**

**لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ**  
**ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ**

**حَرَّمَ الرِّبَا ... ﴿البقرة، ۲۷۵﴾** در این جا مرحوم

علامه دارند که خبط شیطان به معنای آن حالاتی

است که بر انسان عارض می شود، آن حالات غیر

عادی و غیر اختیاری که مصروع آن حالات را دارد،

و شیطان هم به معنای هر ذات شریری است نه اینکه

به معنای فرض کنید فقط ابلیس معنا بشود. و مقصود

از آیه این است که بعضی از انواع مصروع، اینها

مجنون هستند، مجنون یعنی جن زده، جنّ به معنای

جن زده است و این اثبات این را می کند که ممکن

است که مصروع اقسامی داشته باشد، بعضی از

مصروع ها به واسطهٔ علل و اسباب مادی باشد و بعضی ها به واسطهٔ علل و اسباب معنوی باشد. و حالاتی که این مصروع پیدا می کند چون حالات، حالات غیر عادی و غیر طبیعی است و فعليهذا این شخصی که ربا می خورد، این اصلاً به طور کلی حالاتش و افکارش تغییر و تبدل پیدا می کند. گرچه روایت داریم که...، و بعضی ها هم آمدند و گفتند که روایتش را اهل تسنن هم نقل می کنند، اینجا در تفسیر المنار ایشان می فرماید که: قال فی تفسیر المنار و اما قیام آکل الربا کما یکون الذی یتخبطه الشیطان من المس؟ فی تفسیره المراد تشبیه المراد فی الدنیا بالمتخبطه المصروع فما یقال لمن یصرع و حرکات المختلفه فقد جن. ولی خود صاحب المنار که رشید رضا باشد ایشان می فرماید: ولكن ظهر الجمهور الی خلافه و قالوا إنّ المراد بالقیام، أَلقیام؟ ان البعث. در روایت هم داریم که در روز قیامت افراد مانند مجنون ها از قبر بر می خیزند، و ان الله تعالی جعل من علامة المراد من یوم القیامه انهم یبعثون کالمصروعین و روى ذلك عن ابن عباس و ابن

مسعود و ؟ مرفوعاً که می‌گوید ایّاک و الذنوب التي لا تغفر ؟ شيء ؟ يوم القيامة و من اكل الربا بعث يوم القيامة ؟ يتخبط. این روایات روایاتی است که حکایت از همین جنبهٔ تخبّط می‌کند. تخبّط ؟ در روز قیامت، ولی این منافاتی با ظاهر آیه ندارد که منظور در دنیا هم همین طور است. البته ظهور و بروز این معنا در روز قیامت خیلی واضح و آشکار است اما کسی که دارای خبط هست در دنیا، به این معنا که فکرش فکری است که متغیّر و متبدّل و متحوّل می‌شود و مانند مصروع که لا يقدر في أيّ طريقٍ يمشي و في اي التجارة يمشي، این نمی‌داند چه نحوه در این دنیا کارش را انجام بدهد و حالا عرض می‌کنیم که کیفیت خبط به چه معنا است ؟

بعضی‌ها آمدند اشکال کردند نسبت به این آیه که خب این جنّ یک امر خلاف عدل است، این یک امر ظالمانه است که خدا یک نیرویی را، یک قوه‌ای را بر قوای دماغی انسان مسلط بکند و او را متخبط بکند.

جوابش هم این است که نه، اشکالی ندارد که

مانند سایر علل و اسباب طبیعی این...، چطور اینکه در طبیعت عواملی ممکن است وجود داشته باشد، به واسطه ضربه‌ای انسان یک ضربه‌ای بخورد، یا فرض کنید که بواسطه یک شوکی که به او وارد می‌شود، بواسطه خوردن حتی بعضی از غذاها و بعضی از ادویه و اشربه، این قوای دماغی انسان زایل می‌شود. در حالی که علل و اسباب طبیعی، اینها هم مستند الی الله تعالی هستند. ظلم در آن جایی است که در ظرف خبط، تکلیف هم متوجه باشد، و خب آن در آن جا ظلم است که دیگر طبعاً تکلیفی متوجه نیست.

پس بنابراین آیه به ظهورش دلالت می‌کند شخص مُرابی، کسی که اهل ربا هست، در همین دنیا افعال و اعمال و اتجاه عیش او و حیات او مانند مصروع و مانند مجانینی می‌ماند که آنها یک اتجاه مشخص و خلاصه یک مقصد مشخصی ندارند. گرچه روایات هم هست بر اینکه در روز قیامت یقوموا من قبره کالمجانین و کالمصروع و این نسبت به مرابی نیست، نسبت به بعضی از انواع دیگر و

اقسام دیگر خب در اینجا هست.

حالا چرا این [ربا گیرنده] مانند شخص مصروع

است؟ چرا خداوند این را مانند و مثال زده مانند

شخص مصروع؟ خبط دماغ؟ به جهت اینکه- همان

طوری که روز قبل صحبت شد- در هر داد و ستدی

و در هر معامله‌ای باید یک منفعت محلله مترتب بر

آن معامله باشد، بر معامله‌ای که طرفین انجام

می‌دهند، در ازاءِ یک عملی، در ازاءِ یک فعلی، باید

که منفعت محلله‌ای مترتب باشد. حتی این مسئله را

هم ما می‌توانیم از آیات استفاده کنیم. فرض کنید در

آیاتی که دارد که: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم**

**بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ....**

﴿النساء، ۲۹﴾ خب این **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُمْ**

**بِالْبَاطِلِ** ممکن است بگوییم که منظور از آیه به قرینه

استثناء **إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ**، مقصود

معاملاتی است که بر اساس زور و عدوان، آن

معاملات انجام می‌گیرد، یا بر اساس غش در معامله

و بر اساس حيله و خدعه، آن معاملات انجام می‌گیرد

یا بر اساس اکراه، اضطرار انجام می‌گیرد، این

معاملات خب اکل به باطل است، **إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً**

**عَنْ تَرَاضٍ، تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ** یعنی از روی تراضی طرفین، این معاملات باید انجام بگیرد. ممکن است بگوئیم که ربا هم داخل در همین مسئله است. چون قطعاً مستدین، آن شخصی که استدانه می‌کند، او بواسطه اضطرار آن ربا را اخذ می‌کند اما اگر اضطرار نباشد نه، آن شخص قرض می‌کند، قرض الحسنه می‌کند یا اینکه معامله را بر اساس تناسب منفعت و ضرر انجام می‌دهد، مانند مضاربه. معاملات در مضاربه، این معاملات اشکال ندارد. حلال است. چون از روی میل و رغبت و بدون اکراه و اضطرار انجام می‌گیرد. شخصی هست رأس المال ندارد. مالی ندارد، فقط کار می‌کند. و [از آن طرف] فردی هست، شخصی هست که رأس المال دارد، خب این شریک می‌شود با او، شریک در عمل و معامله و تجارت، به این منوال که سود و ضرر، هر دو نصف می‌شود و متساوی می‌شود و روی این حساب این مسئله هست. فرض کنید که الان من باب مثال یک شخصی که کار انجام می‌دهد شما اگر بروید به او بگوئید که آقا شما که کار انجام می‌دهید - بخصوص

در این زمان، در این وضعیت فعلی - این پول را شما بگیریید منتهی سودش باید مضمون باشد، خوب آیا این شخص به حسب ظاهر، به حسب عادی این را قبول می‌کند؟ این گمان نمی‌کنم که قبول بکند. اما اگر فرض کنید شما به او بگوئید سود و ضرر هر دو یکسان است، اگر سود کردی این منفعتش باید تقسیم بشود، اگر ضرر کردی باز این ضرر، به مال تعلق می‌گیرد، در سود و ضرر شریک هستیم، فوراً قبول می‌کند، چرا فوراً قبول می‌کند؟ به خاطر اینکه این احساس امنیت می‌کند نسبت به این معامله، احساس امنیت یعنی دغدغه خاطر دیگر نسبت به این قضیه ندارد. فرض کنید که مالش را دزد برد، بدون تفریط یا بدون افراط، در صورت افراط و تفریط در آنجا حکم جداگانه دارد، خیال نکنید که در هر جا که حالا مضاربه هست یک وقت تفریط یا افراط باشد در آن جا... نه، بدون افراط یا بواسطه حوادث سماوی یا بواسطه امور غیر اختیاری، وقتی که یک شخصی یک معامله‌ای را انجام می‌دهد فراغ بال دارد، طیب خاطر دارد در آن معامله که اگر

ضرری متوجه شد این ضرر به اصل سرمایه برمی گردد دیگر، باید تقسیم بشود. این طور نیست که فقط ضرر متوجه این شخص باشد، در سود و ضرر، هر دو، طرفین شریک هستند. خب اگر این طور باشد این با طیب خاطر می رود. چه موقع می آید یک پولی را از یک شخصی قرض کند و سودش را تضمین کند؟ وقتی که مضطر باشد. یعنی وقتی که مضطر به انجام یک معامله باشد، در آنجا می آید سود را تضمین می کند. یعنی می گوید علی ای حال فرض بکنید که این سود را بایستی که پردازد؛ ولی با اکراه است؛ افراد عادی این را انجام نمی دهند که سود را تضمین کنند به این کیفیت، مگر اینکه جهت اضطرار باشد.

آن وقت **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ** دیگر

معنایش این است که در معاملات هیچ وقت تحمیلی نباید باشد بر احد الطرفین، یکی بر دیگری بایستی تحمیل نکند، غش نکند، که اینها همه جنبه تحمیلی دارد. البته بعضی ها آمدند این آیه را به یک معنای دیگر گرفتند که به نظر من اشکال وارد می شود



نسبت به این استحصال از آیه، آنها دارند که **لَا تَأْكُلُوا**  
**أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ**، هر امر باطل و غیر متعارف و  
غیر معقولی را [شامل می شود]، فرض کنید که  
معاملاتی که هیچ منفعتی بر آن معامله مترتب نیست  
مثل بیع عذره، شخصی که عذره را می خرد، خب  
یک وقت بیع عذره است، عذره را می خرد و می آورد  
و بعد فرض کنید که در جوی خالی می کند، می رود  
در یک نهر خالی می کند، هیچ چیزی بر آن مترتب  
نمی شود. یا اینکه فرض کنید که یک چیز ما لا یقصد  
عرف، مثلاً فرض کنید که بیع موش (فاره)، موش به  
چه دردی می خورد که بخرند؟ مثلاً صد تا فاره  
بخرد، به هیچ دردی نمی خورد، حالا غیر از آن که  
مال آزمایشگاه و مخترع و آنها هست نه، فقط همین  
طوری موش بخرد و بیاورد در خانه، در منزلش در  
قفس بگذارد! این بیع، بیع عقلایی نیست، **لَا تَأْكُلُوا**  
**أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ** مثلاً این را شامل می شود. یا  
فرض کنید که تا پنجاه سال پیش، مثلاً بیع دم، بیع و  
شرای دم، این عقلایی نبود، یعنی هیچ اثر عقلایی بر  
آن مترتب نمی شد و این حرام است، یعنی باطل

است، اکل به باطل است این امر، بعضی‌ها از فقها آمده‌اند این طور تفسیر کردند. ولی الان بیع دم این دیگر یک بیع عقلایی است، الان دیگر اکل به باطل نیست.

یا فرض کنید که همین بیع عذره را هم مرحوم شیخ در مکاسب محرمه ذکر می‌کند، در آنجا که دارد: و لا بأس ببيع العذره...، فرض کنید که عذره اگر مثلاً به عنوان رشد اشجار یا حدیقه بخواهد استفاده بشود خیلی هم اثر [بر این بیع] مترتب است، سرش هم دعواست. و این بر آن مترتب است دیگر، یعنی این آثار عقلی مترتب است و خیلی هم اتفاقاً می‌گویند مفید است. ولی صحبت در این است که این مسئله خودش فی حد نفسه صحیح است که بله، اکل مال در این مبادلات غیر عقلائیه و غیر عرفیه، این اکل، اکل به باطل است و اثری بر آن مترتب نمی‌شود الا اینکه آیه به قرینه استثناء یک هم چنین مسئله‌ای را نمی‌رساند، آن مستثنی منه، مستثنی منه است که جنبه عدم تراضی در آن لحاظ شده است گرچه خب این فی حد نفسه خودش هست. لا

تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ بِهِ قَرِينَهُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً

عَنْ تَرَاضٍ این استثناء چه استثناءی است؟ اگر

منظور از این آیه همهٔ اکل مال به باطل باشد پس فقط

یک قسم از این استثناء شده است و آن در آن جایی

است که...، خب در صورتی که این اکل هم خب

اکل عن تراض است دیگر، وقتی شخصی می‌آید

صد تا فاره (موش) می‌خرد خب عن تراض می‌خرد،

کسی که مجبورش نمی‌کند. خب آدم مخبطی

هست. یا اینکه فرض کنید بیع دم در آن مواردی که

دم به خاطر تداوی مورد لحاظ نیست، باز این هم از

روی تراضی است فرقی نمی‌کند، پس باید بگوئیم

که... اشکال دارد. فلذا نمی‌توانیم بگوئیم که این

آیه در مستثنی منه اش اعم است از مواردی که در آن

تحمیل است و در مواردی که غیر تحمیل است، آن

وقت آیه می‌آید آن موارد غیر تحمیل را استثناء

می‌کند. فرض کنید که مانند جاءنی القوم الا زیداً،

خب این ما جاء القوم الا زیداً یا جاء القوم الا زید،

در اینجا زید داخل در آن قوم است، و تجارة عن

تراض؛ این در اینجا دیگر اولاً داخل در آن معامله

نیست، به خاطر اینکه در معامله اکل به باطل لحاظ شده است. یا می گفت و لا تأکلوا اموالکم الا ان تکون تجارة عن تراض، از اوّل مستثنی منه مقید است. اکل به باطل می شود مستثنی منه، این اکل به باطل الا ان تکون تجارة عن تراض می آید از آن جدا می شود، آن وقت این استثناء می شود استثناء منقطع، استثناء منقطع به خاطر تأکید بر مسئله است که این اکل مال به باطل در موارد زور و غش در معامله و عدم رضایت و اکراه و اضطرار و موارد جهل، جهل به مبیع، تمام اینها از موارد اکل مال به باطل است دیگر که در آنجا لحاظ عدم تراضی شده است، این الا ان تکون تجارة عن تراض می آید فقط آن مورد تراضی از این اموال را خارج می کند اما نه اینکه فرض بکنید که اگر خود معامله فی حد نفسه حرام باشد، این داخل در مستثنی منه است، فرض کنید معامله کالی به کالی که خود اصل معامله اشکال دارد. این اکل مال به باطل می شود در حالتی که داخل در مستثنی هم هست، یعنی خود مستثنی تراض...، در معامله کالی به کالی، نسبه به نسبه، در این معامله باز تراضی

هست، فرق نمی‌کند، ولی باز در عین حال این داخل در مستثنی منه نمی‌شود. از این نقطه نظر به این استدلال اشکال وارد می‌شود.

علیٰ کل حال ولی از نقطه نظر تحمیل و از نقطه نظر عدم تراضی، در ربا از مصادیق اتم است که در ربا شخص مستدین، آن که استدانه می‌کند، آن رضایت ندارد، لذا می‌گوید چکار کنم؟ مجبورم، مضطرّم، مضطرّم که معامله ربوی کنم، مضطرّم فرض کنید که پول ربا بگیرم و الا می‌رفتم قرض می‌کردم. یا اینکه اگر بخواهم کار بکنم مضاربه می‌کردم، شرکت می‌کردم، چرا بیایم فرض کنید که معامله ربوی کنم که فقط سود مضمون باشد؟ این **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ**، شامل معامله ربوی خواهد شد.

مرحوم علامه یک استفاده خیلی خوبی را در اینجا می‌کند، ایشان استفاده نکته بسیار خوبی را در این جا می‌خواهند بفرمایند، می‌فرمایند که چرا آیه دارد **الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا ... ﴿البقرة،**

۲۷۵ ﴿ به جهت اینکه اینها می‌گویند که **بِأَنَّهُمْ قَالُوا**

**إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا**، بیع مثل ربا است. خب قاعده‌اش

این بود که بفرماید آنها می‌گویند **إِنَّمَا الرِّبَا مِثْلُ الْبَيْعِ**،

**إِنَّمَا الرِّبَا مِثْلُ الْبَيْعِ** این در اینجا بر وزان صحیح است.

یعنی خب ممکن است در بعضی از موارد انسان

اصل یک مبنایی را قبول کند منتهی در یک مطلب

دیگر قبول نکند بگوید این هم مثل آن است. فرض

کنید که من باب مثال اگر طبیعی یک شخصی را نهی

بکند از اکل رُمَّان به خاطر فرض کنید حموضت آن،

بعد بیاید بگوید که آقا لیمو حامض (لیمو ترش) اگر

بخواهی بخوری اشکالی ندارد. این در این صورت

می‌تواند اشکال کند و بگوید خب لیمو حامض هم

مثل رُمَّان است دیگر، چه فرقی می‌کند؟ اگر اکل

رمان به خاطر حموضت اشکال دارد، لیمو ترش هم

فرض بکنید که اشکال دارد. پس اصل مضرّت... در

آن چه که متفرّع بر این است در آن اشکال دارد. خب

این یک امر عقلایی است و این مسئله صحیح است

که یک شخصی یک مسئله‌ای را قبول بکند و بعد

فرعی را که مترتب بر آن است در قیاس با آن مقایسه

بکند و بعد آن را رد کند بگوید این هم از نظر آثار و خصوصیات شبیه به این است و مشابه این است چرا مثلاً این باید اشکال پیدا کند؟ ولی اگر شخصی آمد از اوّل رد کرد، مثلاً طیب گفت اکل رمان اشکال دارد و بعد بگوید که فرض بکنید که لیمو حامض هم برای شما اشکال دارد، این بیاید بگوید که خب رمان مثل لیمو حامض می ماند اشکال ندارد چون آن هم مثل لیمو ترش می ماند، اصلاً اصل قضیه را رد بکند نه اینکه بیاید فرض بکنید که آن را قبول بکند و این را بیاید رد بکند. یعنی در مقام عدم قبول اصل، این بیاید اصلاً زیر اصل را بزند.

به حسب عادی اگر شخصی بیع را قبول کند می تواند بگوید که آقا چرا ربا را خدا حرام کرده است ربا هم مثل بیع می ماند دیگر، هیچ فرقی نمی کند؟ در بیع یک مبادله مال به مال است، یک مالی را شخص بایع به مشتری می دهد و در قبال آن یک معوضی را می گیرد، این چه [اشکالی دارد؟] در ربا هم همین طور است، فرض کنید که آن مرابی یک مالی را می دهد، در قبالش عوضی را می گیرد، چیست آن

معوّض؟ معوّض عبارت است از همان مال باضافه  
یک امر دیگری. إِنَّمَا الرَّبَا مِثْلَ الْبَيْعِ، ربا مثل بیع  
است. خب این یک مجرای عقلایی است. یعنی این  
تفریع، تفریع عقلایی است. با قبول اصل حلیت بیع،  
تفریع را قبول ندارد. اما کسی که خبط دماغ پیدا کند،  
می آید این طوری می گوید، می گوید إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ  
الرَّبَا، می آید عکس می کند قضیه را، یعنی می گوید  
بیع مثل ربا می ماند، ربا یک امر مسّلمی پیش او است  
و كَأَنَّ أَصْلَ وَ أَسَاسَ حَيَاتِ اقْتِصَادِي او را ربا تشکیل  
می دهد، ربا به عنوان یک اصل موضوع در وضعیت  
او مسلم می شود و بیع را می آید تازه شبیه ربا می کند،  
نه این که بیع را قبول دارد و بعد ربا را می گوید  
اشکال ندارد، می گوید اصل و اساس ربا است و بیع  
مثل ربا می ماند نه این که ربا مثل بیع می ماند. این  
تغییر در فکر اجتماعی یک شخص است، اصلاً افکار  
اجتماعی اش بر می گردد، مِلاکاتش تغییر پیدا  
می کند. قیمت و ارزش در آن افعال خارجی اش،  
تغییر پیدا می کند و واقعاً هم همین طور است ها!  
یعنی اصل و اساس فکر او می رود روی استثمار و



استعداد مردم، آن برایش می شود اصل. حالا چه معامله‌ای بکند یا معامله‌ای نکند، آن برایش می شود یک اصل در جریان اقتصادی.

فلهذا در اینجا دارد که چرا اینها **لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ؟** علت آن **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا... هَسْت.** یعنی آن حالت و کیفیت نفسانی

اینها متبدل می شود و آنچه را که اصل است منتفی می شود و آنچه را که فرع است به عنوان اصل می آید قرار می گیرد، آنچه را که مردم و عقلا آن را صحیح می دانند باطل شمرده می شود و آنچه را که باطل می دانند صحیح شمرده می شود. این مانند کسی است که **يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ** است. یعنی اصلاً به طور کلی افکار عوض می شود و حالا انشاءالله می آئیم می گوئیم که واقعاً این قضیه اصلاً یک اساس تاریخی هم دارد و بیخود خدا اینقدر نهی نمی کند. اصلاً به طور کلی حیات اجتماعی را از بین می برد. **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا،** این بیع مثل ربا می ماند. یعنی در اینجا...،

البته بعضی‌ها آمدند گفتند که به خاطر تأکید

مغلوب است، در تأکید مغلوب مثل كَأَنَّ لَوْنَ اَرْضِهِ  
سماوات- در مطول يادتان هست ديگر- و مبرتِ  
ارجاعُها كَأَنَّ لَوْنَ اَرْضِهِ سَمَائُهَا، نمی گوید که كَأَنَّ  
سَمَائُهَا كَلَوْنَ اَرْضِهِ، ...دیگر ارضش چی بوده؟  
آسمانش مثل زمین بوده! ببین این چه ارضی بوده و  
چه معرکه‌ای بوده؟! در معرکه و جنگ و جدال و  
حرب و اینها، این لَوْنَ اَرْضِ مثل لَوْنَ سَمَاءِ شده  
است. خب این در اینجا گفتند تشبیه مغلوب است.  
یعنی به خاطر اهمّامی که اینها به مسئلهٔ ربا دارند  
اینها می گویند که بیع مثل ربا می ماند. یعنی از ربا  
حرف نزن، اصلاً از ربا صحبت نکن! آن ربا دیگر  
مفروع عنه است، نباید دیگر راجع به آن صحبت  
کرد. ولی این جهت **يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ** با این  
معنایی که ایشان فرمودند بهتر جور در می آید.

**وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا** بعضی‌ها گفتند که  
این **وَ أَحَلَّ اللَّهُ** به معنای حالیه است، در حالی که خدا  
حلال کرده است. اما این مسئله هم مربوط می شود  
به قبل از تشریح و هم مربوط می شود به بعد از تشریح  
حرمت، قبل از تشریح حرمت ربا و بعد از تشریح

حرمت ربا، لذا واو دیگر نمی‌تواند واو حالیه باشد، مضافاً به اینکه اگر بخواهد واو حالیه باشد، در جمله خبریه قَدْ می‌خواهد، و قد احل الله باید باشد.

روی این جهت مضمون آیه این است که این افرادی که مرابی هستند هم در ظرف تشریح و هم بعد از تشریح و هم قبل از تشریح، در هر سه این...، یعنی در واقع در هر دو، چون ظرف تشریح که همان آن مَّا محقق می‌شود، مربوط به بعد آن است. در هر دو مرتبه قبل از تشریح و بعد از تشریح، اینها حالشان حال **الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ** هست، فعليهذا این آیه حکایت از این می‌کند که شخصی که اهل ربا هست، این افکار صحیح و اعتدالی خودش را از دست می‌دهد. این دیگر فکرش، فکر اعتدال نیست، فکر صحیح نیست. و این هم از نقطه نظر بقا و حیات فردی و اجتماعی و اقتصادی جامعه خب چقدر ممکن است مضر باشد.

سؤال: اینکه فرمودید در مضاربه فردی که می‌آید معامله انجام می‌دهد این دلالت بر کراهت و اضطرار است، اگر کسی اضطرار نداشته باشد، به طور معمول

قبول می‌کند این قضیه را، اکثر افرادی که کار می‌کنند خیلی‌ها از آنها اصلاً نمی‌دانند، در صد تعیین نمی‌کنند روی سود، یعنی این مقدار ما سود می‌دهیم به شما از این پول، یک میلیون مثلاً، مجبور هم نیستند. معمولاً مردم هستند که می‌روند پیش اینها؟

جواب: ببینید احکامی که جعل می‌شود این

احکام در ظرف کلی و ظرف غالب جعل می‌شود،

حالا فرض کنید که در یک مورد...، حالا در مورد

ربا مثلاً هست. ببینید، کسی که ربا می‌کند قضیه‌اش

به این کیفیت است؛ در ربا، مرابی وقتی که مال را

می‌دهد به افراد و می‌بیند خودش کاری انجام

نمی‌دهد، این بواسطه کثرت در این ربا کم کم، کم

کم نفسش یک حالت ثانوی پیدا می‌کند، اصلاً به

طور کلی نفسش نسبت به معامله و کار کردن دیگر

سرد می‌شود و حالت مرده را پیدا می‌کند، فقط

می‌نشیند در منزلش هی پول به این می‌دهد، به این

پول می‌دهد...، خودش نمی‌رود کار انجام بدهد.

این حالت او متبدل می‌شود، یعنی اصلاً حالت ذهنی

و حالت نفسانی او تغییر پیدا می‌کند به این شکل،

این مقصود از آیه است. حالا اگر شما بگوئید که  
خب ممکن است یک شخصی یک مرتبه این کار را  
انجام بدهد، یک دفعه یک پول ربوی می‌دهد و بعد  
هم دیگر نمی‌دهد و واقعاً هم نمی‌دهد، پس باید شما  
بگوئید که در همان یک مرتبه‌اش حلال است!  
اشکالی ندارد! این **الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ**

نیست! نه واقعاً قبول دارد ربا حرام است و اشکال  
[دارد] ولی خب می‌گوید دلم می‌خواهد یک مرتبه]

این کار را بکنم!] احکامی را که شارع جعل می‌کند

این احکام جنبه اکثریت و اغلیت دارد، یعنی ممکن

است حتی یک مورد شاذ هم باشد یا ده در صد. یک

حکم برای احياء جامعه یا یک حکم برای اماته و

اهلاک جامعه، من حیث المجموع، شارع این حکم

را در نظر می‌گیرد و بعد این حکم را بار می‌کند. حالا

ممکن است در بعضی از شرایط اصلاً شخصی نیاز

به ربا هم نداشته باشد، همین طوری، اصلاً می‌گوید

من پولم را به ربا هم نمی‌دهم، اگر می‌خواهی بیا

بگیر، نه اینکه این بلند شود اقدام بکند یا ...، یا یک

شخصی باشد یک معامله صد در صد سودی

را [انجام بدهد،] این فرض کنید که الان ممکن است دستش در دست دولت باشد، اصلاً خودش مسئول دولت باشد خودش قانون جعل کند، اینها هستند دیگر. فرض کنید که من باب مثال یک جنسی را می خواهند وارد کنند و می بینند در بازار زیاد است، کشتی را در گمرک نگه می دارند، در گمرک نگه می دارند، اینقدر که این جنس تمام شد و مردم محتاج شدند بعد ترخیص می کنند! این کار در دستشان است. اما اگر یکی دیگر بیاید این کار را بکند پدرش را هم درمی آورند و مصادره اش هم می کنند، کار دستش است، این شخص با این مرتبط است، وقتی مرتبط است دیگر نمی توانیم بگوئیم...، یعنی از قسم حضرت عباس هم بالاتر است که این فرض کنید که سودش دیگر تضمین است و فلان و این حرفها. حالا نمی توانیم بگوئیم که این دیگر در اینجا از این قضیه خارج است و جنبه اضطرار و اکراه و اینها پیدا کرده است، حکم رفته روی آن موضوع کلی که آن جنبه ناراحتی و...، البته ما از این آیه این استفاده را کردیم و گفتیم که می شود که ما ربا را هم

از مصادیق **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ** بگیریم، به این لحاظ اگر در آن جنبه زور باشد، اما اگر نه مسئله زور نیست، اصل ربا ولو بدون زور به قول شما، بدون اینکه تحمیلی باشد، بدون اینکه زوری باشد می گوید سود صد درصد است من فرض بکنید که به این کیفیت می گیرم، یعنی مضاربه می کنم و هیچ هم در آن ضرر را قرار نمی دهم، که این جا خب این اشکال دارد. مگر اینکه ما آن قضیه را به این نحو بگیریم که ضرر در آن لحاظ است نه اینکه لحاظ نیست، به نظر نمی آید، یعنی چون سود صد درصد هست، به نظر نمی آید. ضرر در آنجایی مطرح است بر حسب عرف، که نمی خواهند آنها مخالفت با مضاربه بکنند، مضاربه است فرق نمی کند، منتهی چون سودش صد درصد است، مثل اینکه اصلاً پول را آمده و گذاشته است در اینجا. وقتی یک شخصی پول مضاربه ای را با سود بیاورد بگذارد، گذاشته است جلویش؛ دیگر احتمال ضرر در اینجا معنا ندارد، خب این سود هست دیگر، در مقابلش است، دارد نگاه می کند. این هم این طور مشاهد است

کالمِرَات، این سود با این مشاهد است پس دیگر احتمال ضرر دادن در اینجا لغو می شود که اگر ضرر کردی، از باب لغویت آن ضرر را مطرح نمی کنند، نه اینکه معامله ای را انجام بدهند که فقط سود در آن مطرح باشد، از این نقطه نظر خب شرعاً می شود که اشکالی نداشته باشد.

سؤال: از لحاظ اینکه فرمودید شخص عادت می کند به اینکه مثلاً کاری انجام ندهد و پول و سود بدست بیاورد، اگر اینجا بتوانیم استثناء قائل بشویم برای افرادی که باید در جامعه به طور معمول کار بکنند و یا افرادی که وظیفه شان چیز دیگر است مثلاً تحصیل علم است، مثلاً طلبه باشد، این اگر بخواهد برود کار بکند و هر چیزی، این برایش مشکل می شود، از درس و از همه چیز مثلاً دور می افتد؟

جواب: خب آن مضاربه دیگر، مضاربه الان در اینجا رفع مشکل می کند...

سؤال: ...؟

جواب: نه این اصلاً عادت ندارد چون خودش دارد کار می کند، آن خودش در واقع دارد کار می کند،



و حتی آن شخصی که مضاربه می کند اگر به این نحو باشد در واقع آن هم دارد کار انجام می دهد. آنی است که حالتی که نفس پیدا می کند و آن حالت فقط سود محض در آن جا مطرح است، آن حالت حالت شیطانی است و الاً اگر احتمال ضرر برود آن حالت برای انسان پیدا نمی شود ولو اینکه کار هم انجام ندهد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ